



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهار صدم





آقای مصطفی از گلپایگان



اعملوا ما شئتمُ بی یبصرونش تهلکه‌ست  
تا تکونا خالدین را کثر بفهمی تهلکه‌ست

وأنفقوا و وأحسنوا بی محسنین اش تهلکه‌ست  
سلم الله علیک با بی وفایی تهلکه‌ست

حق بگفت است یلحدون اند خلق در آیات ما  
کثر بفهمی هر سه آیه غافلون ات تهلکه‌ست

دل چو پَرُ ، دل چو دیگُ، کار رودولعادو است  
گر بمانی در سبب سازی ذهنت تهلکه‌ست

رحمت اندر رحمت است و خمر مستی، پست شو  
گر فرومانی به اسباب و دلایل تهلکه‌ست  
-شاعر مصطفی ناظمی از گلپایگان

نقطه‌ی تسلیم و مرکز لأحبُّ الافلین  
چون بگردد چرخ پرگارت به جسم آن تهلکه‌ست  
-شاعر مصطفی ناظمی از گلپایگان

جسمِ آفل مرکزت آری و بیند غیر آن  
رسمِ قوادی بیفزایی جزایت تهلکه‌ست

نی سعیدی و نداری پُر، پَر از کاغذست  
از مناره وز سر کوه اوفتیدن تهلکه‌ست

فعل آتش، علم استاد، علم دیگ آر نبودت  
پس بدان بی آب و فرهنگ آلت خر تهلکه‌ست  
-شاعر مصطفی ناظمی از گلپایگان

تهلکه به معنی مرگ بی‌فایده است، به معنی مردن و تباه شدن ما در ذهن است و تا وقتی که ما خاصیت‌های شخص رنجور، از دفتر ششم رو داریم، در تهلکه و خودکشی هستیم! پس هر ثانیه که ما بیشتر توی ذهن و توهم‌اش زندگی کنیم بیشتر به سمت مرده شدن میریم!

در ادامه به ترتیب توضیحاتی رو خدمت شما ارائه می‌دهم:  
شخص رنجور نسبت به آیات قرآن دچار کژفهمی است و نظر به ظاهر قرآن و عشرهای آن دارد. شخص رنجور سه مرتبه سه آیه رو با دید ذهن و به نفع من ذهنی خودش منحرف می‌کنه، رنجور فقط ظاهر آیات قرآن رو می‌بینه و می‌خواد مثل پیرزن کلان عشرهای قرآن رو بچسبونه به خودش و حرف‌هاش تا به آنها اعتبار بده:

۱- کژفهمی در آیه ۴۰ سوره‌ی فصلت: رنجور دل رو اشتباه میگیره و من ذهنی رو به جای دل اصلی و دل عدم‌اش می‌گیره، پس میره و هر کاری که من ذهنی‌اش می‌گه رو انجام میده، رنجور از وجود طبیب آگاه و ستارخو غافل است.

اما طیب کاملاً با بیماری رنجور که گیر کردن توی ذهن هست آشناست و میدونه که تا زمانی که این رنجور توی ذهن اش گیر افتاده، امیدی به سلامت شدنش نیست، با این حال پزشک برای رنجور نسخه مینویسه: میگه از ذهنت برو بیرون و بین دلِ عدمات چی میگه، برو فشارو باز کن تا آبِ زندگی از اونور بیاد و مریضی ات رو درمان کنه.

این چنین رنجور را، گفت ای عمو  
حق تعالی، اعملوا ما شئتم  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۲۶

گفت: هر چت دل بخواهد، آن بکن  
تا رود از جسمت این رنج کهن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۲۳



پس این ابیات نسخه‌ی پزشکی است برای ما که می‌گه هر لحظه اون کاری که مرکز عدم می‌گه رو انجام بده، هر لحظه فضاگشا باش، هر لحظه از راه انبساط حرف بزن و عمل کن.

۲- کثر فهمی در آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی بقره: رنجور فکر میکنه که اگر هر کاری که من ذهنی می‌گه رو انجام نده به هلاکت میفته! در صورتی که خداوند می‌گه به همدیگر خوبی کنید و انفاق کنید، انسانها رو بصورت عشق ببینید و به صورت اجسام جامد نبینید، از کنار هم که رد میشید برای هم ارتعاش زندگی بفرستید نه ارتعاش حسادت و مردگی!

سیلی‌اشی اندر بَرَم درِ معرکه  
ز آنکه لا تَلْقُوا بِأیدی تَهْلُکَه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۳۳

همینجاست که رنجور معنی صبر و پرهیز رو هم اشتباه می‌فهمه، چون منظور اصلی اینه که در مورد موندن توی ذهنت صبر نکن، در مورد فضاگشایی پرهیز نکن و سریع و بدون صبر کردن از این ذهن پیر بیرون!

تَهْلُكَةً سَتَ اَيْنَ صَبْرٍ وَ پَرَهِيْزِ اَيِّ فَلَانِ  
خَوْشِ بَكُوْبَشِ، تَنْ مَزْنِ چَوْنَ دِيْغَرَانِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۳۴

۳- کز فهمی در آیهی ۲۰ سورهی اعراف: رنجور به خیال خودش می‌گه اگر از همانیدگیها و دانه‌های ذهنم نخورم جاویدان نمیشم، پس شروع میکنه بدون هیچگونه صبر و پرهیزی از دانه‌های ذهنی‌اش میخوره! رنجور به اشتباه داروی خودش رو خوردن هوا و هوس و همانیدگی‌هاش میبینه و غافل هست از اینکه اصل دارو احتما و پرهیز هست! رنجور دانه رو میبینه ولی از دام آگاه نیست!

اَوَّلُ صَفِّ بَرِ كَسِيٍّ مَانِدٌ بَهْ كَامٍ  
كُو نَكِيْرِدُ دَانَهَ، بِيْنِدُ بَنْدِ دَامِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۶

دَانَهَ كَمْتَرِ خَوْرٍ، مَكْنُ چَنْدِيْنِ رِفْوِ  
چَوْنَ كَلُوْا خَوَانْدِيٍّ، بَخْوَانِ لَا تُسْرِفُوْا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۷

پس رنجور نسخه‌ای که شیطان برایش میپیچه رو میگیره و میخوره و نسخه‌ی پزشک آگاه ستارخو که همان زندگی است رو فراموش میکنه! حتی خود شیطان ازین نسخه‌ی مسخره‌ای که نوشته خنده‌اش میگیره اما ما انسانها هزار سال هست که چسبیدیم به این نسخه‌ی پوسیده و ولش نمی‌کنیم!

که خورید این دانه ای دو مُسْتَعین  
بهر دارو، تا تَکُونَا خالدين

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۴۲

شخص رنجور فقط دنبال بهبود وضع ظاهری و نبض‌اش هست و از دل اصلی خبری نداره، من هم به عنوان رنجور فهمیدم هنوز هم با ذهن میخوامم به خدا زنده بشوم، با ذهن میخوام گنج حضور گوش بدهم، با ذهن میخوام دانش معنوی‌ام رو هر هفته بیشتر کنم، پس هر چی که با ذهن می‌گم سَلِّمَ اللهُ عَلَیْکَ، ظاهری است، هنوز دنبال ترمیم و درمان ظاهر و سطح هستم، من بی وفایی می‌کنم، چون هنوز دارم از گنج حضور برای خوب شدن عالم استفاده می‌کنم!

آن یکی رنجور شد سوی طیب  
گفت: نبضم را فروبین ای لیب  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۳

در ادامه‌ی داستان که رنجور به صوفی سیلی میزنه، صوفی با خوردن سیلی یک لحظه به ذهنش میاد که منم باید واکنش نشون بدهم و رنجور رو بزخم، ولی خیلی سریع پایان بینی میکنه، عاقبت بینی میکنه و در سبب سازی ذهنش نمی‌مونه، صوفی سیلی رنجور رو به عنوان پیغام زندگی و مهمان میبینه، پس فضاگشایی میکنه در برابرش، صوفی اصل ننگرم رو رعایت میکنه، صوفی اصل حاضر بودن در خود رو رعایت میکنه و نمیره به استدلال‌های ذهن که توشون گیر بیفته چون میدونه گیر افتادن توی ذهن و سبب سازی‌اش خودکشی و تهلکه‌ست، پس یک لحظه به ذهن میره، پیغام رو میبینه و برمیگرده.

در ادامه چند بیتی رو می‌خونم که کمک می‌کنند من حضورم رو توی این لحظه حفظ کنم:

ننگرم کس را و گر هم بنگرم

او بهانه باشد و، تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

لیک حاضر باش در خود، ای فتی<sup>۱</sup>

تا به خانه او بیابد مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

کورم از غیر خدا، بینا بدو

مقتضای عشق این باشد بگو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

یار در آخرزمان، کرد طرب سازی  
باطن او جد جد، ظاهر او بازی  
- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

حکم حق گسترد بهر ما بساط  
که بگویند از طریق انبساط  
- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

گر همی خواهی سلامت از ضرر  
چشم ز اول بند و پایان را نگر  
- مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

قبض دیدی چاره آن قبض کن  
زان که سرها جمله می روید ز بن  
- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان  
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

صوفی میدونه که خداوند رحمت پشت سر رحمته و هر لحظه می‌خواهد بهش خیر برسونه، برای همین خودشو پست میکنه تا آب زندگی و شراب زندگی به سمت پستی‌اش بره، انشالله ما هم بدونیم هر اتفاقی و هر بی‌مرادی که این لحظه میاد چیزی به جز رحمت الهی نیست.

آب رحمت بایدت، رو پست شو  
وآنگهان خور خمر رحمت، مست شو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر  
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

شخص رنجور، مرکز پرگارش رو روی اجسام آفل و فکرهای همانیده می‌گذاره، برای همین هر چیزی که این همانیدگیهای آفل در مرکزش می‌خواهند رو در بیرون و در زندگی بیرونی‌اش عملی میکنه و هر دایره‌ای که میکشه به درد و تخریب و خودکشی میرسه. در واقع تا وقتی درون و مرکز خراب باشه بیرون و ظاهر هم خراب هست. پس جنس درون ماست که بیرون رو می‌سازه و از همین فرمول باید بدونیم که اگر می‌خواهیم بیرون ما و زندگی مادی و ظاهری ما درست بشه فقط و فقط باید مرکز و درون ما درست بشه. اینکه ما در ذهن فکر می‌کنیم باید خونه‌ی بهتر بخریم، ازدواج کنیم، یا اینکه ماشین بهتر بگیریم، تا مریضی ما درمان بشه، اشتباه هست، هیچکدوم از اینها نمی‌تونند رنجوری ما رو درمان کنند.

گرد آن نقطه چو پرگار همی زن چرخ  
این چنین چرخ، فریضه ست چنین دایره را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹



اشخاص رنجور در جامعه رسم و رسومات قوادی رو گسترش می دهند، یعنی به انسان های دیگر القا می کنند که آوردن اجسام آفل، اغیار و نامحرمان به فضای یکتایی درون کاملاً کار درستی هست! اگر هم ببینند کسی مثل صوفی داره روی خودش کار میکنه و میخواد مرکزش رو عدم کنه یک پس گردنی محکم بهش می زنند که تو چرا از رسومات ما پیروی نمی کنی! پس توی این راه کار کردن روی خودمون ما خیلی باید مواظب باشیم که پس گردنی نخوریم. ما نباید جار بزنیم که ای مردم بیاید ببینید من دارم روی خودم کارم می کنم چون وقتی من های ذهنی می بینند ما داریم روی خودمون کار می کنیم ما را از راه برمی گردونند، از طرفی هم تا وقتی که صافی صفا نشدیم اگر یک پس گردنی خوردیم نباید از صدای طراشش بترسیم و باید حضور خودمونو نگه داریم.

چون زدش سیلی، برآمد یک طَراق  
گفت صوفی: هی هی ای قَوَادِ عاق  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۳۵

خلق، رنجورِ دق و بیچاره‌اند  
وز خداعِ دیو، سیلی باره‌اند  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۳۷

جمله در ایدای بی جرمان حریص  
در قفای همدگر جویان نقیص  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۳۸

رنجور از فضای یکتایی، (مناره) خودش رو به پایین میندازه به امید اینکه پر حضور داره ولی نمیدونه پرش از جنس کاغذ هست و عاقبت سقوطش مرگ بی فایده در ذهن هست، پس تا موقعی که ما جسمِ اَفل رو در مرکز مون داریم سعید، نیکبخت و صافی صفا نیستیم و تا موقعی که از همانیدگی‌ها می‌خوریم پر ما از جنس کاغذ است! و تا وقتی این پر کاغذی است هر گونه سقوط از فضای یکتایی به ذهن معادل خودکشی است.

پَر مساز از کاغذ و از گُه مَپر  
 که در آن سودا بسی رفته‌ست سر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۴

شخص رنجور علم و مهارت بندبازی رو نداره، رنجور مثل خاتون دفتر پنجم می‌مونه که علم آمیزش با خر رو نداره و همین باعث سرنگونی و به هلاکت رسیدنش میشه، رنجور و خاتون هر دو آب حضور ندارند! پس ما تا زمانی که آب هشیاری و فرهنگ نداریم هر بندبازی و هر آشپزی برای ما به درد ختم میشه! اگر ما ندونیم آتش، که همین شهوت چیزهاست چه کار میکنه هم دیگ میسوزه هم غذامون میسوزه! مگر اینکه از شخصی که بندبازی بلد هست و علم دیگ و علم آتش رو داره، همچین آب حضور و فرهنگ رو داره، آموزش بگیریم و این شخص رو قرین و همنشین خودمان کنیم.

در اینجا آب به معنی هشیاری حضور هست و فرهنگ: یعنی در این جهان باید به صورت عملی کاری رو انجام داده باشیم و به درجه‌ی استادی رسیده باشیم توش، یعنی دانش این جهانی را برای انجام آن کار طی سالیان به دست بیاریم.

فعل آتش را نمی دانی تو، برد  
گرد آتش با چنین دانش مگرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۸

علم دیگ و آتش ار نبود تو را  
از شرر نه دیگ ماند، نه آبا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۹

آب، حاضر باید و فرهنگ نیز  
تا پزد آن دیگ سالم در آریز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸۰

کار بی استاد خواهی ساختن  
جاهلانه جان بخواهی باختن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۴

تو رسن بازی نمی دانی یقین  
شکر پاها گوی و می رو بر زمین  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۳

در پایان من به این یقین رسیدم که بهترین و تنها آموزش برای من مولانا و گنج حضور هست و حتی ذره‌ای  
نیاز به آموزش‌های دیگر ندارم، انشالله که خیال رسن بازی به سرم نزنه و روی زمین راه برم و سفت و محکم  
بچسبم به این طناب مولانا، تا از این چاه ذهنم بالا بیام.

آمین   
-مصطفی از گلپایگان



آقای مهران از کرج



بهر اظهار است این خلق جهان  
تا نماید گنج حکمت‌ها نهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

به نام خداوند مهرگستر  
سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور  
نام پیغام: ویروس کمال‌گرایی یا کمال‌طلبی

ویروس کمال‌گرایی بسیار شایع است. یکی از شیگردهای من‌ذهنی ابتلای ما به این ویروس است. در کمال‌گرایی منطق ذهن این است:  
تو باید برای شروع هر کاری بسیار آماده و حاضر باشی در غیر این صورت نباید شروع کنی.  
تو باید هر کاری را به بهترین نحو ممکن انجام بدهی. در غیر این صورت تو در انجام آن کار عاجز هستی. اگر پس از یک سال کار کردن روی خود نتوانی در طول روز صد درصد فضاگشایی کنی تو نالایق هستی و باید ناامید شوی.

انسان کمال‌گرا حتی عینک کمال‌گرایی به چشم می‌زند. مثلاً اگر کسی مهارت خودش را به رخ بکشد او تصور می‌کند که او کامل است و هیچ نقصی ندارد. این یعنی عینک کمال‌گرایی یا کمال‌طلبی.

هله بَحْرِي شو و در رو، مکن از دور نظاره  
 که بود در تَک دریا، کف دریا به کناره  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

می‌گویند آگاه باش که باید بحری بشوی و به عمق دریا که در زندگی در آن است سفر کنی. یعنی فضا را باز کنی و به جای خدا خدا کردنِ زبانی به خداوند زنده بشوی.

یکی از دلایل این که ما بحری نمی‌شویم کمال‌گرایی است. کمال‌گرایی یکی از موانع ذهنی است که موجب می‌شود ما نظاره‌گر دریا شویم و داخل آن نپیریم.

مثلاً می‌گوییم باید همه شرایط و امکانات در بیرون فراهم باشد تا من بحری شوم. یعنی در آینده یک روزی باید با شرایط بیرونی عالی بحری شوم.



کمال گرایی می تواند ما را کنار بحر نگه دارد تا ما فرصت سوزی کنیم. فرصت ما در همین لحظه است. لحظه ای که از رگ گردن به ما نزدیک تر است. این لحظه ابدی هم اکنون در دسترس ماست. نباید به دیو خود یعنی من ذهنی اجازه بدهیم که فرصت ها را بسوزاند تا ما مدتی دیگر او را در خود زنده نگه داریم.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

سوی او می غیژ و، او را می طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

-لوک: آن که به زانو و دست راه رود از شدت ضعف و سستی، عاجزی و زبونی

-خفته: خوابیده، خمیده

-غیژیدن: خزیدن، چهار دست و پا مانند کودکان راه رفتن، به روی زانو نشسته راه رفتن

مولانا می گوید لنگ برو، با عجز و ناتوانی برو، حتی در خواب برو، با خزیدن برو. لحظه ای نگذار که طلب تو متوقف شود. این لحظه جاودانه در آینده نیست. هیچ مدینه فاضله ای در آینده نیست. ما باید همین الآن پیاخیزیم برای زنده شدن و مرکز عدم.

من مدتی در پی کسب درآمد از طریق بازارهای مالی بودم و تا حدود زیادی هم پیش رفتم و نتایج خوبی گرفتم. اما این خبر خوبی نیست. زیرا من تماماً غرق در کسب درآمد بودم و حضور من دزدیده شد. من ذهنی‌ام می‌گفت ابتدا پول دار شو، سپس برای فضاگشایی و معنویت اقدام کن. صدای این من‌ذهنی را پس از این که چندین ماه به ذهن رفتم شنیدم و ناظر شدم.

آن روزها با گوش هشیاری جسمی می‌شنیدم و می‌پذیرفتم که باید مدتی از گنج حضور رها شوم. اما اکنون که این پیغام را می‌نویسم با گوش عدم‌شنو و با ناظر بودن شنیدم که من‌ذهنی می‌گوید منقبض شو و اجازه بده با تسلسل افکار زنده بمانم. دیدم که فرورفته‌ام به ذهن. منقبض شده‌ام، فکرها رهایم نمی‌کنند. زیرا به اندازه کافی روی خودم کار نکردم. تصمیم گرفتم که هم مهارت کسب درآمد در بازارهای مالی را ادامه بدهم، هم برنامه را دنبال کنم، و هم قانون جبران مالی و معنوی را پیش ببرم. گرچه گاهی لنگ و لوک و خفته‌شکل پیش می‌روم. اما اجازه نمی‌دهم که من‌ذهنی شروع به انتقاد کند و بگوید کامل نیست.

دوست دارد یار، این آشفستگی  
 کوشش بی‌هوده به از خفتگی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹

زمانی که ما از دست من ذهنی آشفته و پریشان حال هستیم، این را زندگی می‌پسندد. یعنی او می‌بیند که ما گاهی زورمان به من ذهنی نمی‌رسد اما کنار نمی‌کشیم و تلاش می‌کنیم. می‌گوید حتی اگر بیهوده بکوشی و زمین بخوری بهتر از این است که خفته باشی. خفته بودن یعنی تمام و کمال خودمان را به من ذهنی بسپاریم و مطیع او باشیم. اما کسی که کامل نخفته، لحظه‌ای خوابش می‌برد و یک آن بیدار می‌شود و مچ این من ذهنی را می‌گیرد. آن قدر این فرآیند خواب و بیداری تکرار می‌شود تا ما تبدیل را تجربه کنیم و از لنگی و لوکی رها شویم.

همچنین می‌بود تا کشف حجاب  
تا بیابید آن گهر را او ز جیب  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۴۰

این خوابیدن و بیدار شدن آن قدر تکرار می‌شود تا ما حجاب همانیدگی‌ها را بیندازیم. ما تلاش معنوی را متوقف نمی‌کنیم و در تمام شرایط، به ذهن رفتنمان و تسخیر نفسمان را مشاهده می‌کنیم.

تا این که روزی آن گُهر را از درونمان بیابیم و با زندگی یکی بشویم. کشف حجاب یعنی شناسایی تمام خرابی‌های من‌ذهنی در مرکزمان. من‌ذهنی کمال‌گرا می‌گوید برای این که حجاب این همانیدگی‌ها را بدری باید امکانات عالی داشته باشی! سؤال این است: آیا نیت این من‌ذهنی ما انداختن این حجاب‌های ماست؟ به هیچ عنوان! او با به تأخیر انداختن تلاش معنوی ما می‌خواهد دست‌وپاهای آخرش را بزند تا در ما به نفس کشیدن و حیات خود ادامه بدهد.

وآنکه لنگ و لُوک آن سو می‌جهی

از همه لنگی و، لُوک می‌رهی

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۵

مولانا می‌گوید آن قدر بدون کمال‌گرایی و با امکانات موجود تلاش کن و فضاگشایی کن تا روزی از تمام لنگی‌ها برهی. تجربه نشان داده که هیچ‌وقت انسان از امکانات خودش راضی نبوده و همیشه گفته کم است. بنابراین من‌ذهنی در هر امکاناتی حسرت امکانات بیشتر را می‌خورد. این یعنی قرار نیست این من‌ذهنی ما راضی بشود و بگوید حالا باید بنشینیم و فضاگشایی کنیم!

اگر هم به ما مجوز فضاگشایی بدهد، وسط راه جا می‌زند و با انتظارات بی‌جا می‌گوید چرا من بعد ۶ ماه به حضور زنده نشدم؟! این شگرد من‌ذهنی که باعث نابودی ما می‌شود در ابعاد مادی زندگی ما هم اجرا می‌شود. مثلاً ما کسب‌وکاری راه می‌اندازیم. پس از یک سال که بازدهی نداشت، به‌جای این‌که علت‌جویی کنیم و ضعف خودمان را بیابیم و آن را اصلاح کنیم می‌گوییم این کار به درد نمی‌خورد، و‌گرنه من الآن به درآمد رسیده بودم!

اندرین ره، می‌تراش و می‌خراش  
تا دم آخر، دمی فارغ مباش  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

در راه معنویت اگر ما متوقف بشویم هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نیست. ما در توقف‌ها در تسخیر من‌ذهنیمان قرار گرفته‌ایم. اگر ما شاهد ذهنمان باشیم و ببینیم که این زندگی نیست که دارد حرف می‌زند، آن‌گاه می‌فهمیم که فریب خورده‌ایم.

زندگی در ما خویش را طلب می‌کند. اگر ما در راه طلب و فضاگشایی پیوسته ادامه بدهیم، این یعنی ما صدای دیو را خاموش کرده‌ایم و این زندگی است که دارد طلب خویش می‌کند. می‌گوید:

اندرین ره، می‌تراش و می‌خراش  
تا دم آخر، دمی فارغ مباش  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

در این راه باید هشیاری خود را از اضافات اطرافش بتراشیم و اصلمان را از درون آن بیرون بکشیم. خراشیدن یعنی از پا انداختن این دیو رنجورکننده!  
تا آخرین لحظه‌ای که در این جهان هستیم نباید از منظور آمدنمان غافل بشویم و خود را سرگرم جهان کنیم. باید حواسمان به خودمان باشد.

تا دم آخر، دمی آخر بُود  
که عنایت با تو صاحب‌سر بُود  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۳

می گوید تا آخرین دم که در این جهان هستی یعنی قبل مرگ، باید پایان دهنده دیو درون خودت باشی. قبل از این که ما به مرگ تن برسیم باید مرگ من ذهنی خود را تجربه کنیم.  
 می گوید وقتی من ذهنی تو دم آخر خود را تجربه کرد و مرد، تو با عنایت و لطف زندگی صاحب سر می شوی.  
 یعنی در تو یک سری هست که درک و فهم ذهن و حواس تو به آن نمی رسد.  
 آن سر، بدون برهان و منطق است. اثبات آن فقط در صورتی است که تو در درون خود آن را تجربه کنی. یک سری است که فارغ از نطق و ایما و سجل است.

در طلب زن دایماً تو هر دو دست  
 که طلب در راه، نیکو رهبر است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹

می گوید ندای زندگی را در خود بشنو که عطش وار و طلب کارانه در تو می خواهد به خودش زنده شود. دائماً طلب کن و غیر منظور اصلی خودت مشغول کاری نشو. می گوید این طلب که ندای عطش وجود تو است بهترین رهبر تو برای یکی شدن با خداست. به ندای طلب گوش بده. فضا را باز کن و آوای طلب را در وجود خود راه بده. نگذار که دیو رنجور کننده و فرصت سوز مانع آوای طلب در تو بشود. او راه را مسدود می کند تا ما چشم به جهان بدوزیم و بگوییم اول وضعیت مادی خود را درست کنیم بعد برویم برای یکی شدن با خداوند.

بکشان تو لنگ لنگان ز بدن به عالم جان  
 بنگر ترنج و ریحان گل و سبزه زار باری  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۳۳



کشاندن این هشیاری ما که آلوده به ویروس من‌ذهنی شده حتی اگر لنگ لنگان باشد خوب است. ما او را می‌کشانیم زیرا او جنس خود را از این جهان می‌داند. من‌ذهنی حاکم بر دنیا جنس هشیاری او را جسمی کرده. ما سال‌های سال، ندانستیم که کام گرفتن از جهان ما را معتاد به همانیدن می‌کند. اکنون باید این هشیاری آغشته به گل‌ولای همانیدگی‌ها را با تلاش‌های زیادی بدون دخالت ذهن به‌سوی فضای وحدت بکشانیم.

بکشان تو لنگ لنگان ز بدن به عالم جان  
بنگر ترنج و ریحان گل و سبزه زار باری  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۳۳

می‌گوید این بدن یا همان هشیاری جسمی را لنگ لنگان به‌سوی عالم جان یعنی عالم وحدت و یکتایی بکشان. عالم جان عالمی است که در آن حس امنیت حقیقی، قدرت حقیقی و عقل زندگی وجود دارد. در این عالم هدایت ما به‌سوی اصل خودمان است نه جهان ذهن.

در مصرع دوم می‌گویید: «بنگر ترنج و ریحان گل و سبزه زار باری» ای زندگی من فضا را باز می‌کنم و در طلب هستم. تو به‌عنوان اصل من در دیده من حاضر شو و با چشمان من بین.  
در چشمان من که بیایی من تمام زیبایی‌های درون و بیرون را خواهم دید. ترنج و ریحان و گل و سبزه‌زار همه نماد طراوت، زیبایی و لذت بی‌کرانه فضای گشوده‌شده است.

سپاس بی‌کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان گنج حضور  
مهران از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید

